

علم و جهل

خیرالدنیا و الآخره مع العلم و شرالدنیا و الآخره مع الجهل
خیردنیا و آخرت بادانش است و شرّدنیا و آخرت بانادانی.

«رسول اکرم (ص)»



علم چوود؟ از همه پرداختن جمله را در داو اول باختن
این هوسها از سرت بیرون کند خوف و خشیت در دلت افزون کند
(خشیت الله) را نشان علم دان! ((انما نخشی)) تو در قرآن بخوان
سینه را از علم حق آباد کن! رو حدیث ((لو علمتم)) یاد کن

(شیخ بهایی)

. علوم جدید با آنکه بر رفاه بشر افزوده به همان اندازه آمادگی نابودی بشر را دارد و متأسفانه بشر را به بازی گرفته و از خدا دور ساخته. هر علمی که در حد کمال انسان را به خدا نرساند در حقیقت جهل است و عمری را به پای آن ریختن غبنی آشکار.

(اندیشه‌گاهش 50)

. ما را چه سود که طول رودخانه آمازون چند کیلومتر و ارتفاع جبال آند چقدر است، فلان حیوان ماقبل تاریخ خوراکش چه بود و پرستوها سالی چند تخم می گذارند، پرندگان مدیترانه در چه فصلی کوچ می کنند، خواب زمستانی خزندگان چند ماه طول می کشد، صحیح است که هیچ علمی دانستنش زیان ندارد ولی معامله ای که بیع آن با ساعات عمر عزیز است متاعی را شایسته است که از عمر بیشتر ارزد و آن متاع جز ملاقات محبوب ارزنده تر از جان نیست.

(تجلی‌مقناتی ص 79)

آنچه در مدرسه عمریست که آموختی یکی عشوہ ساقی ہمہ بفروختی

. آن زمان که علم تو را عملی به دنبال نباشد جهلش از آن به. چه مسئولیت عالم بر جاهل دو چندان است و در خبر است که در جهنم دوزخیان از بوی گند عالم ناپرهیزگار بس معذب باشند. شمس تبریزی مولوی را گفت: این رسن به آن آوردند که تو از چاه طبیعت به درآیی نه با آن از این چاه برآیی و برچاه دیگری فرو روی و این چاه نوعاً تکبر است. که پندارد با علم تنها، ده سر و گردن از دیگران فراتر است.

(بهان ص 167)

. اگر این علم و دانش تو را به خدای ره برد خوش بر مقامت و اگر در تو کار سازی نداشت و جز تکبر و خود خواهی بر تو چیزی به بار نیاورد وای بر این حجاب عظیم. دریغ وضع آن آدمی که در ایام شباب به قصد رضای حق و طلب آن مطلوب گام در راه علم نهاد ولی چون به لوازم آن عمل نکرد به جای آنکه این نور، جانش را منور کند نفسش را

قوی نمود و در پایان زندگی نه تنها مطلوب را نیافت که سدّی ضخیم
از پندار در پیشگاه خود یافت.

(هانس 167)

. ای عزیز! بدان که نوع مردم از خدای خود پنداری دارند و همان
پندار را پرستش می کنند. در پندار ایشان همه چیز از خدا بزرگتر است.
هر چند الله اکبر ورد زبان ایشان باشد اما این گفتار از زبان هرگز به
جان نرسیده، زین رو روی در جهان دارند نه جان. جهان با روی آورد
ایشان آباد بوده و هست، هر جا کاخی بینی، هر جا باغی بینی، هر جا
کارخانه ای بینی، مزرعه ای بینی از برکت هم ایشان در جهان
است.

اما اندکی که روی از جهان برتافته به عالم جان نظاره کنند، کار به
جهان ندارند، چه زمینی نیستند و آسمانی اند، این ها کاخ را در آسمان
سازند و به آبادانی جان پردازند و خداوند خواست تا هم دنیا آبادان باشد
و هم جان، عقل مادی این جهان را برکت است و عقل الهی آن را آفت،
تا تو در خدمت کدامین باشی؟

(یک شتاقان ص 232)

. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر آیه 28)

خشیت را برای دانشمندان فرمود، چه هر آنچه دانش بیشتر، عظمت حق
تعالی روشنتر گردد. خواه دانش این سلول و یا اتم باشد و خواه منظومه
شمسی و کهکشان ها، در نتیجه دریافت عظمت مخلوق، او را به عظمت
خالق کشاند، و خشیت او را دست دهد. بنابراین هر آن کس از خداوند
نمی هراسد از دانش محروم است.

(هدیه باص 161)

. عجب انسان را که با تمام استعداد های خدادادی که خالقش بر او
کرامت کرده و با آن ها هزار گره را گشوده و صد ها هزار راز از
پرده بیرون آورده، پرده از جمال دل آرای خالق و مبدأ خویش بیرون
نکشد و معطی این همه عقل و هوش و استعداد خویش را نشناسد.

(حدیث آرزومندی ص 143)

. جاهل چون در دنیا جاهل است، در برزخ و حشر نیز جاهل است و عالم چون عالم است در برزخ و حشر نیز عالم است. نور ایمان اگر کسب شد آن را با خود می بری و شبستان گورت را نصف النهار می نمایی و ظلمت گناه و کفر را اگر در این سرای داشتی همه جا با تو بود. لا جرم چون پیکر سرای آخرت خود ساخته است و نژاد را در آن اثر نیست، پیکر به رنگ معارف و اعمال در آید و حضرت ستار العیوب را در آن روز حکم (یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرِ) است. (مرغ سلیمان ص 95)

(سؤال از محضر استاد)

. چه علم و دلیلی بر وجود یک خالق برای هستی وجود دارد؟

جواب

تصور کنید در یک موزه با زیباترین تابلو مواجه شدید. سؤال کردید نقاش این

تابلو کیست؟ گفتند در دکان رنگ فروشی زلزله آمد، رنگها همه در

هم ریخت بعد نگاه کردند دیدند از ترکیب رنگها این تابلو بوجود آمده، هر شیئی به

رنگ طبیعی و هر چیز در جای خود، کدام نادان این سخن را باور دارد. در

جهانی به سر می بری که همه چیز از نظم علمی برخوردار است. در کالبد خویش

نیز این نظم را در دستگاههای مختلف بدنت می یابی، که می یاردها سلول بی

اراده تو همه در کارند. «فلجج البصر لتری من فطور؟» «چشمانت را بگردان

نگاهی دیگر بهیج کاستی می بینی؟! «ثم الرجوع البصر کره تین یقلب الیک البصر حاساً و هو

حسیر» «یک بازنگری چشمانت از گشفتی فرو افتد و ناتوان ماند؟ آیت 3 و 4»

«مک»

هر چیز که هست آنچنان می باید هر چیز که آنچنان نمی باید نیست

هر دو عالم یک فروغ روی اوست کفتمت پیدا و پنهان نیز هم

همه عالم صدای نغمه می اوست که شنیده است این صدای دواز

خیز تا بر کلمک این نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
کدام احمق در دیدار این همه نظم و عظمت می‌پندارد که این دستگاه عظیم
معلول تصادف است. « لا اله الا الله الملك الحق المبين »